

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۵/۲۵

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

سال هجدهم، شماره ۶۹، پاییز ۱۴۰۰

[DOR:20.1001.1.2008.014.1400.18.69.17.2](https://doi.org/10.1.1.2008.014.1400.18.69.17.2)

تجلی عرفانی خدایان ودایی در اوستا و شاهنامه

زهره سرمد^۱

چکیده:

دستیابی به معرفت، مهم‌ترین هدف تلاش‌های فلسفی، هنری و عرفانی دنیای دیروز و امروز بشر است که آگاهی از این حقیقت و رسیدن به آن، اگرچه متفاوت و دارای جلوه‌های گوناگون است، و هرچند گاه به مدد عقل، گاه به نیروی وحی و گاه با خیال‌انگیزی و تخیل انجام می‌پذیرد؛ اما می‌توان همسانی‌ها و اشتراکات فراوانی بین آن‌ها یافت. در این پژوهش، هدف بررسی اندیشه‌های عرفانی در دو اثری است که، ظاهراً با عرفان در تناقض اند اما تحقیقات درباره آن‌ها نشان داده‌است که، علی‌رغم تناقضات ظاهری، مشابهت و اشتراکات بسیاری در رسیدن به معرفت دارند. شاهنامه یک اثر عرفانی نیست اما، خاستگاه عرفان، فطرت خداجوی انسان است و هیچ دلی پیدانمی‌شود که در آن نشانی از تمایلات و تفکرات عرفانی نباشد. تعدادی از شخصیت‌های اساطیری و حماسی شاهنامه، خدایان نغمه‌های مذهبی ریگ‌ودا هستند؛ که پس از ظهور اشوزردشت و رواج یکتاپرستی، به صورت ایزدان و شاهان، در نخستین اثر حماسی یعنی اوستا جلوه‌گر شدند و پس از اسلام، به صورت شاهان و پهلوانان بزرگ شاهنامه درآمدند؛ در سرگذشت این مردان و نیز در برخی دیگر از داستان‌های شاهنامه به مباحثی برمی‌خوریم که در اثنای آن، شعر فردوسی بیشتر شبیه یک منظومه تمثیلی عرفانی می‌شود. در این تحقیق سعی بر آن است که ضمن معرفی این شخصیت‌ها به پیشینه اسطوره‌ها و تحول ایشان از وداها تا اوستا و شاهنامه و تحلیل عرفانی هر یک اشاره شود.

کلیدواژه‌ها:

خدایان، عرفان، وداها، اوستا، شاهنامه.

^۱ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهرری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

پیشگفتار

اقوام ایرانی از اقوام بزرگ هندوایرانی و فراتر از آن هندواروپایی هستند که زمانی پیشتر از این با یکدیگر زندگی می‌کردند و دین، زبان، فرهنگ و شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مشترکی داشتند. اجداد کهن هندواروپایی، زمین را به صورت یک موجود زنده تصویری کردند؛ سنگ‌ها برای آنان مثل استخوان، خاک به صورت گوشت و رودها به شکل شریان‌های بدن بود؛ پس از آن، زمین را چون مادر دانستند و آسمان هم که با باران زمین را بارور می‌کرد حکم پدر یافت؛ آنان همه موجودات از جمله انسان را فرزند زمین و آسمان می‌دانستند و از روی تقدس و احترام، آن دو را خدا تصور کردند، پس از آن نیز نگاه خود را جزئی‌تر کردند و عناصر موجود در زمین و آسمان را به‌عنوان خدا ستایش کردند، عناصری که می‌توانست بر روی اقتصاد کشاورزی و دامپروری مردم آن روزگار مؤثر باشد. (رک: رضایی، ۱۳۸۳: ۳۴۰) در این میان، برخی از خدایان نیز به واسطه ترس به وجود آمدند، چنان‌که بشر از توفان و صدای رعد می‌ترسید و آن را خدایی تصور می‌کرد؛ هر یک از این خدایان تجسم ذهنی هم داشتند و پس از آن به تدریج برای هر یک اسطوره‌ای ترتیب داده شد و به تدریج سروده‌هایی شکل گرفت و در نخستین اثر اسطوره‌ای - حماسی هندوایرانی یعنی وداها تدوین گردید.

پس از جدایی هندیان و ایرانیان بر اثر عوامل مختلف از جمله تکیه هندوان بر دئوها و تقدس اهوره‌ها از سوی ایرانیان، تاثیر از اساطیر بومی فلات ایران، گسترش زروانیسم، میترائیسم و پس از آن ظهور تفکرات یکتاپرستانه دین زردشت و حضور سیاسی مستقیم مهریان در دستگاه حکومتی، به‌هنگام نگارش اوستا، خدایان کهن به صورت ایزدان - فرشتگان مقدس - جلوه‌گر شدند و پس از آن به دنبال ظهور دین اسلام، در یک روند تدریجی منظم، ایزدان زردشتی تحت تأثیر ناقلان مسلمان و بر اثر تحولات مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، مذهبی و هماهنگی با خرد و تعقل وارد شاهنامه شده، به صورت شاهان بزرگ در آمدند و با بن‌مایه اسطوره‌ای به برداشت و تحلیل‌های عرفانی رسیدند. کارکرد مشترک اساطیر خدایان و عرفان، نزدیک‌ساختن کانون قداست خدا یا خدایان به نوع بشر است؛ کارکردی که در اساطیر خدایان با سیر نزولی خدا یا خدایان به سوی انسان و در عرفان با تعالی و عروج انسان به سوی خدا تحقق می‌یابد. (مظفری، ۱۳۸۸: ۱۵۹) در مقاله حاضر تلاش خواهد شد تا تجلی عرفانی خدایان ودایی در اوستا و شاهنامه با این رویکرد مورد تبیین و تشریح قرار گیرد.

پیشینه تحقیق:

درباره آثار مزدیسنی، شاهان و شخصیت‌های شاهنامه، پژوهش‌ها و گزارش‌های ارزنده‌ای، انجام شده است، استادان، محققان و پژوهشگران، کتاب‌ها و مقالات گرانقدری را به یادگار گذاشته‌اند که در این مختصر نمی‌گنجد و تنها به ذکر چند اثر بسنده می‌شود.

کتاب «رازوری در آیین زرتشت (عرقان زرتشتی)» از شیوا کاویانی (۱۳۷۷) در این کتاب ارزشمند، نویسنده به بیان رازوری دین بهی، الهه‌ها و خدایان مختلف اعم از ایرانی و غیره، مذاهب اسراری و آیین‌های عارفانه شرقی پرداخته و به برخی از جنبه‌های مشترک رازوری مزدیسنی با ادیان و آیین‌های دیگر، اشاره می‌کند.

کتاب «روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان (بن مایه‌های زرتشتی در اندیشه سهروردی)» از هانری کربن با ترجمه عبدالحمید روح‌بخشان (۱۳۸۲)، در این کتاب ارزشمند، نویسنده در تحلیل بن-مایه‌های زرتشتی در فلسفه سهروردی، درباره امشاسپندان، ایزدان مزدیسنی و آفرینش روحانی، مطالبی را بیان کرده است.

کتاب «عرفان در شاهنامه» از یدالله قائم‌پناه (۱۳۸۷)، در این کتاب گرانسنگ، نویسنده با رویکردی عارفانه، داستان‌های شاهنامه را تحلیل می‌کند و شخصیت‌های حماسی، ضمن معرفی و تحلیل، با هم‌تاهای سامی خود مورد ارزیابی قرار می‌گیرند، هم‌چنین، تمام خویش‌کاری‌ها، حالات احساسی و عاطفی و ابزارهای مادی شخصیت‌ها، با رویکرد عرفانی و سمبلیک تحلیل می‌گردند.

کتاب «اوستا و مردمان اوستایی» اثر ژان کلنز و مری بویس با ترجمه سیدسعید منتظری (۱۳۸۷)، بخش نخست این کتاب ارزنده، مربوط به آغاز تدوین حماسه و نظام طبقاتی حاکم بر جامعه زرتشتی است، و در بخش دیگر، درباره گردآوری اوستا، مطالبی آمده است، پس از آن، درباره خاستگاه متن اوستا، اوستای اشکانی، اوستای ساسانی و مطالب مرتبط با آن مطالبی بیان شده است، در این اثر، از مردم اوستایی اعم از قبیله زرتشت، ویشناسب، مردمان ایران شرقی، جامعه اوستایی کهن، زیستگاه کهن هندوایرانیان و اقتصاد آنان سخن رفته است و به برخی از عقاید و باورهای مزدیسنی اشاره شده و در این رهگذر، از برخی آیین‌ها و عقاید آن روزگار یاد می‌شود.

کتاب عقل سرخ (شرح و تأویل داستان‌های رمزی سهروردی) تقی پورنامداریان (۱۳۹۲)، در این کتاب ارزنده، نویسنده داستان‌های عرفانی و رمزگونه شیخ اشراق را تحلیل و تفسیر می‌کند، و درباره عالم انوار، فرشتگان، مراتب وجود، معرفت اشراقی و سلوک و تجارب عرفانی، اطلاعات ارزنده‌ای در اختیار پژوهشگران قرار می‌دهد.

علاوه بر این آثار گرانقدر، مقالات ارزشمندی نیز نوشته شده است که به چند مورد اشاره می‌شود.

مقاله «گشتاسب از اوستا تا شاهنامه» از مینو امیرقاسمی (۱۳۷۹)، در این مقاله درباره شخصیت سیاسی و اجتماعی گشتاسب و جایگاه او در میان بهدینان، پرداخته و جهت تصریح بیشتر شخصیت وی، از متون کهن مزدیسنی، مطالبی آورده شده است.

مقاله: «فرانک، مام فریدون» اکبر شامیان ساروکلایی (۱۳۸۸)، این مقاله ضمن تبیین جایگاه زن در تاریخ اساطیری ایران، به مقام فرانک در نزد فریدون پرداخته و گذری نیز بر داستان فریدون داشته است.

مقاله «مشابهات برخی از اسطوره‌های توت‌میک ایرانیان و ترکان» فاطمه مدرسی و الناز عزتی (۱۳۹۱)، این مقاله ضمن بیان سرگذشت فریدون و زال، توت‌های خاندان‌های مورد نظر را بررسی می‌کند. مقاله «بررسی کهن‌الگوی انسان نخستین و نمودهای آن در بخش پیشدادی شاهنامه فردوسی برمبنای اسطوره‌شناسی تحلیلی» از فرزاد قائمی (۱۳۹۲) که به بیان سرگذشت کیومرث، هوشنگ، تهمورث، جمشید، فریدون و منوچهر در منابع مختلف مزدیسنی می‌پردازد.

مقاله «بررسی کهن‌الگوی پیر خرد در شاهنامه» از مهدی نوریان و اشرف خسروی (۱۳۹۲)، در این مقاله، پژوهشگران شخصیت‌های شاهنامه را براساس نظریه کهن‌الگو و پیرخرد یونگ، تحلیل کرده و بادیگاه روانشناختی، به تبیین و تحلیل شخصیت کیومرث، زال، کاوه آهنگر، وم و... می‌پردازند.

«مقاله بررسی سرانجام جمشید، پادشاه اساطیری، در مآخذ گوناگون» از دکتر محمود جعفری‌دهقی و زهرا دشتیان (۱۳۹۲)، به بیان آغاز و انجام جمشید در منابع مختلف از جمله: اوستا، شاهنامه، کوش-نامه، تاریخ طبری، تاریخ بلعمی، مروج الذهب، تاریخ ثعالی، گرشاسب‌نامه، فارسنامه، مجمل‌التواریخ پرداخته است.

«تحلیل داستان فریدون در شاهنامه فردوسی برپایه الگوی سفر اسطوره‌ای جوزف کمپل» از سعیده چراغ‌چشم (۱۳۹۷) سفر اسطوره‌ای فریدون را براساس نظریه سفر قهرمانی جوزف کمپل و کهن-الگوی یونگ، تبیین کرده است.

در هریک از این آثار و پژوهش‌های ارزشمند، نویسندگان و محققان محترم، به جنبه‌هایی از آثار مزدیسنی و شاهنامه فردوسی پرداخته‌اند. در برخی، به ابعاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اوستا و شاهنامه، در برخی به تبیین و تصریح شخصیت‌های شاهنامه و در دسته‌ای دیگر به جنبه‌های عرفانی، پرداخته شده است، و سامان‌یافتن پژوهشی مستقل که روند تدریجی اسطوره‌ای، حماسی و تاریخی را نشان دهد، ضرورت می‌یابد.

در پژوهش حاضر، نویسنده پس از بیان پیشینه‌ای کوتاه از اقوام هندوایرانی، عرفان مزدیسنی و اسلامی، به تحلیل خدایانی می‌پردازد که در سیر تدریجی خود از وداها تا شاهنامه به صورت پهلوانان و پادشاهان درآمده‌اند و پس از آن به تحلیل عرفانی هیک پرداخته است؛ به این طریق، تحقیق پیش رو، در بیان مطالب با سیر تحول تاریخی و بررسی جنبه‌های مختلف اعم از اسطوره‌ای، حماسی و عرفانی

با سایر پژوهش‌ها تفاوت دارد؛ جامعیت تحقیق با توجه به دگردیسی خدایان به پادشاهان و پهلوانان وجه تمایز دیگر این کار است.

نگاهی به عرفان مزدیسنی و اسلامی

عرفان مزدیسنی

با بررسی وداها، اوستا، حکمت خسروانی و اشراقی می‌توان در مورد عرفان مزدیسنی اطلاعاتی به دست آورد. بنابر آنچه از عرفان زردشتی، حکمت خسروانی و اشراقی برمی‌آید، اورمزد، در مکان بی-مکان و روشنایی بی‌پایانش، بوده و هست و خواهد بود. نخستین صادر وجود مطلق حق، نور اقرب یا بهمن است، که بی‌واسطه از نور بی‌پایان الهی سرچشمه می‌گیرد. پس از بهمن، شش امشاسپند مهین دیگر به نام‌های اردیبهشت، شهریور، خرداد و امرداد، قرار دارند؛ این انوار که در طول نورالانوار الوهیت به رشته کشیده شده‌اند، انوار قاهره طولیه نام دارند و عالیشان، نخستین عالم است و عالم عقول و انوار قاهره طولیه نام دارد.

پس از آن، عالم نفوس یا انوار قاهره عرضیه قرار دارد که شامل یزته‌ها یا ایزدان می‌باشد که همکاران امشاسپندان هستند. این گروه از فرشتگان، مطابق با جهان ارباب انواع یا مثل افلاطونی است و اعضاء مینوی نیز نام دارد.

پس از عالم انوار عرضیه، سلسله دیگری از انوار و فرشتگان قرار دارند، فرشتگانی که حافظ و نگاهبان همه انواع مخلوقات اعم از جماد، نبات، حیوان و انسان می‌باشند، این فرشتگان، فره‌ورتنی، انوار اسفهدیه یا مدبره نام دارند، فره‌ورتنی‌ها، صورت‌های ازلی، ملکوتی و روحانی همه باشندگان و ماهیت-های اخلاقی و معنوی می‌باشند که پیش از خلق جهان مادی، خلق شده‌اند و اسپهد ناسوت و نور مدبره همان نفس ناطقه یا روح انسانی است که پس از وجود تن در آن حادث شده است. این عالم، عالم روحانی، معنوی و مینوی است که صور مینوی همه موجودات در آن قرار دارد. (رک: پورنامداریان، ۱۳۹۲: ۲۵-۴۰)

بنابر منابع مزدیسنی، جهان مینوی سه هزار سال، بی‌اندیشه، بی‌جنبش و ناملموس بود، پس از آن زمان معهود ۹۰۰۰ ساله کارزار اورمزد و اهریمن تعیین گردید و اورمزد در نخستین سه هزاره این زمان معهود به آفرینش مادی پرداخت. (رک: دادگی، ۱۳۸۵: ۳۳-۴۲)

« او، نخست آسمان را آفرید، پس از آن آب را خلق کرد، سدیگر زمین را آفرید، چهارم گیاه را آفرید، پنجم گوسپند را خلق کرد، ششم مرد پرهیزگار را آفرید، برای از میان بردن و از کار افکندن اهریمن و همه دیوان.» (بندهش، بخش دوم، درباره آفرینش مادی) (دادگی، ۱۳۸۵: ۳۹)

«بنابه روایات اساطیری کهن، مرد پرهیزگار (کیومرث) نخستین انسانی است که از عالم مینو به زمین فرستاده شد و نژاد آریا از اوست؛ و بنابر سنتی قدیم تر، کیومرث نمونه اولیه انسان است که پیش از آفرینش جهان انسانی وجود داشته است.» (کریستین سن، ۱۳۸۶: ۱۱)

«نقطه اصلی و پایه اساسی اخلاق و عرفان، در آیین زردشت بر روی این قاعده استوار است که نفس و ضمیر هر فرد آدمی زاد یک میدان نبرد دائمی بین خیر و شر است و سینه آدمی تنوری است که آتش این جنگ همواره در آن مشتعل می باشد، روزی که اهورامزدا آدم را آفرید، به او آزادی عمل عطا کرد که خود عملش را برگزیند یعنی دارای نیروی اختیار گردید که مابین دو راه خطا و صواب هریک را بخواهد انتخاب نماید. هر چند اهورامزدا به وسیله نیروی نیکی یعنی «سپنت مینو» و نیز به دستگیری «وهومنه» همیشه آدمی را به سوی راستی می کشاند ولی در همان حال نیروی زشتی و بدی «انگره مینو» نیز در او ظهور یافته و خاطر او را همواره وسوسه می کند، از این رو تکلیف و وظیفه هر فرد بشر آن است که در دل خود مابین آن دو منادی، یکی را اجابت کند یعنی فرشته نیک را اطاعت کرده، خوبی را اختیار کند و یا آنکه سخن دیو را شنیده و راه بدی را برگزیند.» (پیرنیا، ۱۳۸۹: ۳۰۸)

مزدیسنان اعتقاد دارند که «روان انسان، با رسالت نبرد علیه اهریمن، از اهورامزدا جدا شد» (کاویانی، ۱۳۷۷: ۱۰۳) «و مؤمنان دارای مراتب پیشرفته معنوی، بابه کارگیری راه و روش عرفانی می-توانند به معرفت خاص درباره فرجام نبرد کیهانی میان نیکی و بدی دست یابند» (همان: ۵۵)

عرفان اسلامی:

خاستگاه عرفان اسلامی، از یک سو، قرآن مجید است که با سفارش به تهذیب نفس و پرورش روح و ترجیح زندگی آخرت بر دنیا - که نتیجه طبیعی آن پرهیز از آزمندی های دنیاگرایانه است - در واقع منشأ اصلی عرفان اسلامی است. از سوی دیگر، فطرت بشری است که در همه آدمیان یکسان است و شباهت میان برخی آیین های دیگر و عرفان اسلامی، نتیجه همین شباهت فطری افراد بشر است. بنابراین مبالغه آمیز نیست اگر بگوییم شاهنامه که همه ابعاد زندگی بشر را توصیف می کند، به این بعد خاص - یعنی معرفت شناسی - هم پرداخته است.

یکی از مباحث مهم عرفان اسلامی، مربوط به اسما و تجلیات الهی است، که مباحث ارواح و عوالم را نیز با خود در پی دارد. «حق سبحانه و تعالی به حسب آیه *كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ* = او هر روز در کاری است (۲۹/رحمان)، شئون و تجلیاتی در مراتب الهیه اش دارد و این که او را به حسب شئون و مراتبش صفات و اسمایی است.» (قیصری، ۱۳۸۷: ۳۰)

«ذات با صفت معینی از صفات و اعتبار خاصی از تجلیات خود به نام اسم نامیده می شود؛ اسمای الهیه در علم حق تعالی، صوری معقول است، چون او ذاتاً به ذات خود عالم است و عالم به اسما و

صفات خویش می‌باشد و این صور عقلی از آن حیث که عین ذات هستند و متجلی به تعین خاص و نسبت معین، به نام اعیان ثابت نامیده می‌شوند.» (همان: ۳۱)
 «وجود عالم، جز تجلی وجود حقانی که ظاهر در آینه‌های صور اعیان ثابت است، نمی‌باشد.» (همان: ۴۱۲)

به اعتقاد سالکان، اعیان، صور اسمای الهی است؛ عالم اعیان، مظهر اسم اول و باطن مطلق است و حقیقت انسان، نخست در اعیان ثابت و سپس در ارواح مجرد تجلی کرد. (همان: ۴۲)
 «فضل الهی و کرم نامتناهی، روح را در خلافت ایجاد، خلعت جمیع اسما و صفات جلالی و جمالی خود درپوشانید، و در مسند آفرینش، مکرم و موقر گردانید و چون دایره تکوین به نقطه انتها رسید و بر نقطه ابتدا منطبق گشت، صورت روح در آینه وجود آدم خاکی منعکس شد و جمله اسما و صفات الهی در او متجلی گشت» (کاشانی، ۱۳۸۵: ۶۵)

«حق تعالی، نخست در عالم جبروت، عقول مجرد از ماده، صورت و ملت را قرار داد و سپس در عالم ملکوت، عقول مجرد از ماده و صورت را نهاد و پس از آن عالم اجسام را خلق نمود و ارواح مجرد در تقید جسم، امتزاج و التقاط یافتند (رک: سجادی، ۱۳۹۳: ۲۸۴)
 «به این گونه، هر چیزی که در عالم شهادت، موجود است جان آن چیز از عالم امر است و قالب آن چیز از عالم خلق است؛ جان پاک از حضرت خدای و به کاری آمده، چون آن کار را تمام کند، باز به حضرت حق باز خواهد گشت.» (نسفی، ۱۳۸۱: ۹۹) و خواست حق از ایجاد انسان، این بود که «می-خواست اعیان یا عین وجودش را به آدم - در آدم - مشاهده کند و عین کمالات ذاتیش را که غیب مطلق بود در شهادت مطلق انسانیت و در آینه انسان کامل مشاهده کند.» (قیصری، ۱۳۸۷: ۱۴۸)

خدایان ودایی :

یمه (جمشید):

«یمه»، نمونه برجسته اساطیر اعتقادی خلقت انسان از خدایان است. «یمه در اساطیر ودایی خدایی است که بر زمین می‌آید و نسل انسان‌ها را به وجود می‌آورد، در حالی که در ایران، او دیگر خدا نیست و تنها شاهی بزرگ به شمار می‌آید.» (بهار، ۱۳۸۶: ۲۲۶)

در اساطیر ودایی نام جمشید «یمه» و نام پدرش «ویوسوت» است که هر دو از خدایان خورشیدی محسوب می‌شوند، هم‌چنین «از مادر او با نام «سارانویو» (saranyu) یاد گردیده که دختر توشتری (tavas tri) (خدای رعد) است، در برخی از اساطیر هندوها هم یمه از ازدواج سوریای درخشنده (خدای خورشید و حافظ نباتات با «سانجنه» (sanjna) (دختر ویشواکر مه) (visvakarma) به وجود آمده است. (ایونس، ۱۳۷۳: ۳۱، ۱۴۴)

بنابر اساطیر ودایی، «یمه نیروی برتر خدایان یعنی نیروی سرشت ایندیره را دارد، او در سومین و برترین آسمان در معبدی پنهانی مسکن دارد» (کریستین سن، ۱۳۸۶: ۲۸۶)

یمه، خواهر توأمانی به نام یمی دارد، آن دو در ماندالای دهم سرود ۱۰ به عنوان خدایان این سرود با یکدیگر مناظره و گفتگو می‌کنند. یمی از یمه تقاضای ازدواج می‌کند، یمه، به‌عذر گناه بودن ازدواج خواهر و برادر، آن را نمی‌پذیرد: «وقتی کسی به خواهر خویش نزدیک شود، آن را گناه می‌خوانند، نگهبانان خدایان که پیرامون ما در حرکت‌اند، هرگز آرام نمی‌گیرند، و چشم خود را نمی‌بندند. «ماندالای دهم، سرود ۱۰» به هر طریق، یمه و یمی در ادبیات مقدس هند، برادر و خواهر یا پدر و مادر اولین بشر خوانده شده‌اند (ماندالای دهم، سرود ۱۴) و نسل انسان از آن‌ها پیدا شده است، یمه، جمع‌کننده مردم است (جلال‌نائینی، ۱۳۷۲: ۳۳۹) او اولین بشری است که مرد و پس از مرگش اولین انسانی بود که به دنیای آسمانی رفت، یمه، ملک‌الموت، خدای عالم مردگان، خدای ارواح مردگان و پادشاه بهشت است که اشخاص دیندار و خیر پس از مرگ به آنجا می‌روند. یمه پادشاه مردگان است و در بهشت، برفراز درختی گشن و انبوه، منتظر روح دیگران است که به او ملحق می‌شوند، یمه در حضور سایر خدایان به می‌گساری (نوشیدن شراب سوم) مشغول است. در خانه خدایان زندگی می‌کند، خنیاگران و مطربان برای او نی می‌نوازند و با سرودهای زیبا از او تجلیل می‌کنند. و «این جاست عرش برین مقرر یم جایگاه خدایان، این نی خدایان است که می‌نوازند و آوازهای روحانی که از هرسو شنیده می‌شود، به محیط زیبایی خاصی می‌دهد.» (ماندالای دهم، سرود ۱۳۵). (همان).

یمه در اوستا:

«یمه» ودایی در اوستا با نام «ییمه آمده، او یکی از فرهمندترین و بزرگ‌ترین شه‌ریاران حماسی بود که به یاری اورمزد و ایزدان بزرگی چون اردویسور اناهیتا، درواسپ و... همه گردنکشان و گمراهان را برانداخت و به مدت هزار زمستان از مخلوقات مزدا، باد سرد و گرم را دور داشت و آنان را جاودانی نمود.

یمه در اوستا صاحب حلقه زرین و سیخک زرنشانی است که اورمزد برای گستراندن زمین بدو بخشیده بود تا هر سیصد سال یک بار زمین را به کمک این دو ابزار شگفت‌انگیز فراخ‌کند و شهر عظیم ور را برای رویارویی با توفان عظیم ملکوس بنانهد. (وندیداد، فرگرد دوم، بند ۳۲): (دوستخواه، ۱۳۸۵، ج: ۶۶۵ - ۶۶۶)

دوره فرمانروایی جمشید در اوستا دوران باشکوهی است که در آن از ضعف و پیری و رشک و مرگ خبری نبود. «دورانی که آریایی‌ها قبل از جدایی و کوچ به‌یاد دارند دورانی است که از آن با حسرت یاد می‌کردند؛ بهشت طلایی یا بهشت گمشده‌ای که، بنابر آنچه از اوستا بر می‌آید در کنار رود نیک «دائیتی» بود و آن صحنه فرمانروایی پدران جمشید پادشاه افسانه‌ها بود، در دنیای رؤیایی این

«دارنده رمه خوب» انسان‌ها با خدایان انجمن می‌کردند و با رمه‌هاشان عمر را در شادی، خرسندی و فراوانی به‌سر می‌بردند، چندبار نسل انسان‌ها فزونی یافت و دارنده رمه خوب، زمین، را به خاطر انسان‌ها فراخ‌تر کرد، سرانجام، توفانی از سرما، که همه‌چیز را تهدید می‌کرد و در سنت‌ها و اساطیر، غالباً معرف حضور دیو به‌نظر می‌آید، از راه رسید، دارنده رمه خوب، به اشارت اهورامزدا بنایی ساخت (ورجمکرد) و کوشید تا از انسان‌ها و دیگر موجودات هرچه را ممکن است در پناه آن از گزند اهریمن حفظ کند...» (واحد دوست، ۱۳۷۹: ۱۵۱)

یمه (جمشید) در شاهنامه:

جمشید در شاهنامه یکی از پادشاهان بزرگی است که دیو و مرغ و پری در اطاعت او بودند. در کتاب شاهنامه اختراعات، اکتشافات و ابداعات بسیاری به جمشید نسبت داده شده که نشان از تحکیم مبانی مدنی نژاد هندوایرانی توسط او دارد؛ از جمله برآوردن کاخ‌های بلند، گرمابه‌ها، کشف آهن، زر، سیم، سنگ‌های قیمتی، شناخت بوهای خوش، ساخت کشتی، نظام لایگان اجتماعی، جشن نوروز و تخت و سراپرده عظیم کیانی.

بنابر شاهنامه جمشید پس از پادشاهی:

در نام جستن به گردان سپرد	نخست الت جنگ را دست برد
چو خود و زره کرد و چون جوشنا	به فر کیی، نرم کرد اهننا
همه کرد پیدا، به روشن روان	چو خفتان و چون تیغ و برگستوان
قصب کرد و پرمایه دیبا و خز	ز کتان و ابریشم و موی قز
به تار اندرون، پود را بافتن	بیاموختشان رشتن و بافتن
گرفتند از او یکسر اموختن...	چو شد بافته، شستن و دوختن
زمانه بدو شاد و او نیز شاد	چو این کرده شد ساز دیگر نهاد
همی نام (تیشتریان) خواندند	صفی بر دگر دست، بنشانند
فروزنده لشکر و کشورند	کجاش شیرمردان جنگاورند
کجا نیست از کس برایشان سپاس	«پسویی» سه دیگر گره را شناس
به گاه خورش، سرزنش نشنوند	بکارند و ورزند و خود بدرونند

چهارم که خوانند آهتوخشی	همان دست ورزان ابا سرکشی
کجا کارشان، همگنان پیشه بود	روانشان همیشه پر اندیشه بود
بفرمود پس دیو ناپاک را	به اب اندر آمیختن خاک را
هر انچ از گل امد چو بشناختند	سبک، خشت را، کالبد ساختند
به سنگ و به گچ، دیو دیوار کرد	نخست، از برش هندسی کار کرد
چو گرمابه و کاخ‌های بلند	چو ایوان که باشد پناه از گزند
زخارا گهر جست، یک روزگار	همی کرد از او روشنی خواستار
به چنگ امدش چند گونه گهر	چو یاقوت و بیجاده و سیم و زر
ز خارا و چو کافور و چون مشک ناب	چو عود و چو عنبر، چو روشن گلاب
پزشکی و درمان هر دردمند	در تندرستی و راه گزند
همین رازها کرد نیز اشکار	جهان را نیامد چنو خواستار
گذر کرد، از ان پس، به کشتی بر اب	ز کشور به کشور، چو امد شتاب

(شاهنامه، ج ۱، ۳۷۰-۳۷۶، ۳۶۶-۳۶۸، ۳۷۸-۳۷۹، ۳۸۱-۳۸۲، ۳۸۶-۳۸۷، ۳۹۱-۴۰۰)

نگاه مذهبی و عرفانی یمه

یمه از نمونه‌های برجسته عقاید خلقت انسان از نسل خدایان است، برخی از این خدایان، موجودات غول‌پیکری هستند که از تقسیم و تجزیه اجزایشان، جهان و انسان پدیدار شده‌اند. در برخی از روایات زرتشتی، آفرینش‌های ششگانه از وجود خود اورمزد پدیدار شده‌است، که تداعی بخش خلقت جهان از یک موجود غول‌پیکر است، این اسطوره، برگرفته از باورهای بین‌النهرینی است که به نظر می‌رسد شباهت ظاهری جهان به انسان و تقرب به پروردگار، چنین اسطوره‌ای را شکل داده- باشد، هم‌چنین اعتقاد به خلقت از موجود غول‌پیکر به مباحث قربانی و آیین‌های مربوط به آن اشاره- می‌شود و اما یمه، یمه انسانی از نسل خدایان است، خدایی که به قصدی معین بر زمین ظاهر شده‌است در فکر بشر آن روزگار، هم‌چنان که هر کودکی از یک پدر و مادر به دنیا می‌آید، خدایان صاحب پدر، مادر و خانواده هستند، یمه نیز از این قاعده مستثنا نیست. او از خدایان خورشیدی و از نسل روشن بغان است. اصولاً به واسطه تأثیری که خورشید، گرما و آتش در حیات، تداوم و پیشرفت نسل بشر داشته، همواره مورد توجه قرار می‌گرفته‌است.

نظر به خورشید و جلب توجه به آن، تخیل خدایی اجرام آسمانی منور را در ذهن بشر به وجود می-آورد. در داستان اسطوره‌ای جمشید، وی از نسل خدایان انگاشته می‌شود، خدایی که برای تداوم، راهنمایی، پیشبرد و یاری نسل بشر به زمین آمده‌است.

هم‌چنین با توجه به نقش راهبردی جمشید در وداها، اوستا و شاهنامه، چنین به نظر می‌رسد که جمشید انسانی کامل بود، مدینه فاضله‌ای را ساخته و خودش نقش راهبری و راهنمایی مردم را بر-عهده داشته‌است راهبری که در طی سلوک‌گریزی از آن نیست، اما همین پیر و انسان کامل اگر از مسیر خدایی عدول کند، از مرتبه و جایگاه خود نزول خواهد نمود؛ پس در هر لحظه انسان باید هرآنچه دارد از وجود خدا دانسته و خواست و اراده او را علت اصلی و طولی اعمال خود تلقی کند.

جمشید خدای خورشیدی وداها و شخصیت عرفانی حماسه‌های ایرانیست، هرچند دعوت حق را مبنی بر انجام رسالت پیامبری نپذیرفت، اما وجود او زیربنای عرفان زرتشتی است که در کیخسرو و متبلور شد و بانام حکمت اشراقی تداوم یافت.

درباره مبانی عرفانی در دین زردشت همواره بحث شده و به اندازه کافی شواهد و مدارک در اختیار بوده تا اندیشمندان را به این موضوع راهنمایی کند. نور، آتش و اشراق و در پس آن اسطوره خدایان خورشیدی همواره در عرفان زرتشتی قابل توجه بوده‌است، نخستین شخصیتی که به طور جامع به عرفان زرتشتی رسیده و ارکان آن را دریافته و در آثار خود آورده‌است شیخ شهاب‌الدین سهروردی (۵۴۹-۵۸۷ ه.ق) است. سهروردی حکمت ایرانیان را حکمتی حقیقی و عرفانی یافته و آن را در حکمت اشراقی خود احیاء نموده‌است. از مهم‌ترین ویژگی‌های حکمت ایرانیان باستان، ذوقی و عرفانی بودن و پرمزوراز بودن آن است که این دو مؤلفه هر دو در سهروردی مشهود است. بدین معنا که او هم تصوف را با فلسفه خویش درآمیخته و درک حکمت خویش را تنها توسط سالکین و اهل-ذوق ممکن می‌داند و هم در استفاده از زبان رمزی-تمثیلی پیرو حکمای پیشین است و به منظور تبیین حکمت خویش، گاه از اصطلاحات ایرانی و زرتشتی از جمله هورخش، خرّه، فر یا خرّه کیانی، بهمن و سودجسته‌است. سهروردی حکمت خسروانی خود را با الهام از داستان‌ها و عناصر اساطیری ایران باستان و مبتنی بر حکمت اشراقی فهلوی ایران باستان، استوار ساخته و جهان‌شناسی خود را بر پایه نور و خرد تفسیر می‌کند (ظفرنوبی، ۱۳۹۶: ۱۲۳)

تریت (فریدون):

فریدون از دیگر خدایان ودایی است که در اوستا و شاهنامه به عنوان شاه ظهور کرده‌است. در وداها، از فریدون با عنوان «تریاتَ Triata» و از پدرش اثوی با نام «آپتی Aptya» یاد می‌شود. «وجود نام

اثوی با شکل «آپتی» در ودا می‌رساند که داستان این پهلوان دارای قدمت زیاد بوده و متعلق به دوره‌ای است که هنوز دو قوم هندوایرانی از یکدیگر جدا نشده‌بودند. در وداها، تربیت‌ خدایی پهلوان، مربوط به آتش و گیاه مقدس و سکرآور سومه (هومه) و بسیار خردمند و زیرک است، او مسکنی دور و پنهان دارد که در البرزکوه، در شرق، در جایگاه طلوع خورشید است. «(بهار، ۱۳۷۴: ۱۸) تربیت در وداها افسون‌گری چیره‌دست است که از سوی یک سروش بهشتی صاحب خرد و جادویی عظیم بود» و مهم‌ترین فعل او کشتن اژدهایی سه‌سر و شش‌چشم و به‌چنگ درآوردن گاوهای اوست. «(صفا، ۱۳۸۷: ۴۵۴)

«در براهمنه‌ها، ادبیات دوره بعد از وداها، از تربیت و دو برادر بزرگ‌ترش نیز سخن می‌رود و این‌که چگونه دو برادر به قصد نابودکردن وی، او را به چاهی افکندند و تربیت سرانجام از مرگ رهایی یافت. موضوع این سه برادر در شاهنامه به همین مورد فریدون و دو برادر بزرگ‌تر وی ختم‌نمی‌گردد، فریدون سه پسر داشت که ایرج کوچک‌ترین ایشان بود و سلم و تور دو برادر بزرگ‌تر. فریدون پسر کوچک‌تر را به سلطنت ایران نشانید و این امر خشم و رشک برادران دیگر را برانگیخت تا او را کشتند و بعد از یک یا چند نسل منوچهر از تخمه ایرج برآمد و انتقام خون او را گرفت. این داستان نیز بر همان موضوع سه برادر و ماجراهای برادر کهنتر می‌گردد و مرگ ایرج برابر فرو افتادن تربیت به چاه و به سلطنت‌رسیدن منوچهر برابر درآمدن تربیت از چاه است.» (بهار، ۱۳۷۴: ۸۸-۸۹)

تربیت در اوستا:

تربیت (ثراتئون *Thraetaona* اوستایی) در حماسه ملی ایران اهمیت بسیاری داشته و پس از جمشید بزرگ‌ترین شهریار و پهلوان داستانی ایران زمین است او در اوستا به جهت کشتن اژدهای سه-پوز، ستوده می‌شود و پدرش «اثوی *Athwya*» یکی از نخستین راهبان و دومین نفری است که عصاره گیاه هوم را می‌گیرد.

بر اساس ونیداد و یشت پنجم (آبان یشت) فریدون در کشور چهار گوشه «ورن *Varena*» که همان گیلان است زاده شده:

«چهارمین کشوری که من، اهورامزدا، آفریدم، ورن چهارگوش است که در آن آفریدون کشنده‌ی اژی‌دهاک زایید.» (ونیداد، فرگرد اول، فقره ۱۷) (رضی، ۱۳۴۶، ج ۱: ۳۸۳)

در هر جایی از اوستا که از فریدون ذکر شده می‌بینیم که او در مملکت ورن، برای فرشتگان قربانی می‌کند و از آنان برای غلبه بر اژی‌دهاک سه‌پوز یاری می‌خواهد. بنابر اوستا، فریدون یل، دومین نفری است که فره کیانی جمشید به او پیوست.

طبق مندرجات بندهش دوران سلطنت فریدون پانصد سال بود که هر یکصد سال با هزار سال برابر می‌کند و این پادشاهی مطابق بود با گذشت هشت هزار سال از آفرینش جهان؛ (بندهش، بخش ۲۰، بند ۲۹، بخش ۲۲، بند ۲۳۹) (رک: دادگی، ۱۳۸۵: ۱۴۹-۱۵۰)

«پس از پایان هزاره اول، اژی‌دهاک به قدرت رسید، در پایان هزاره قدرت او، فریدون بر او غالب شد و او را در کوه دماوند بندنهاد و در هزاره سوم ممالک را میان سه پسر خود بخش کرد.» (رضی، ۱۳۴۶، ج ۱: ۳۸۷-۳۸۸)

(تریت) فریدون در شاهنامه:

فریدون، پس از جمشید؛ بزرگ‌ترین و برترین شهریار اساطیری شاهنامه است. پدرش، آئوی در شاهنامه با عنوان آبتین و مادرش با نام «فرانک» آمده:

فریدون که بودش پدر آبتین شده تنگ، بر آبتین بر، زمین
فرانک بدش نام و فرخنده بود به مهر فریدون دل اکنده بود

(شاهنامه، ج ۱ / ۶۷۱، ۶۷۴)

مدت پادشاهی فریدون در شاهنامه پانصد سال بود و بر این اساس، جشن مهرگان هم به او منسوب است:

به روز خجسته، سر مهر ماه به سر برنهاد آن کیانی کلاه
زمانه بی اندوه گشت، از بدی گرفتند هر کس ره ایزدی
و را بُد جهان سالیان پنجصد نیفگند یک روز بنیاد بد

(شاهنامه، ج ۱ / ۱۰۶۶-۱۰۶۷، ۱۰۷۴)

فریدون در پایان داستان خود در شاهنامه به دنبال حسادت سلم و تور به ایرج و مرگ اندوه‌بار هر سه پسرش یکی از نوادگان خود - منوچهر - را به عنوان جانشین برگزید و زندگی را بدرود گفت:

جهان! سراسر فسوسی و باد به تو نیست مرد خردمند شاد

نگاه مذهبی و عرفانی تریت

تریت نیز تداوم همان عقاید مربوط به پرستش خدایان خورشیدی، انسان‌گونگی خدایان، هدایت انسان از جانب خدا، وجود پیر، مرشد، انسان کامل و اعتقاد به جایگزینی پیر و بحث ابدال است. یمه و تریت از ابدال هستند که اگر یکی از آنها به طریقی از دنیا برود، فردی دیگر جایگزین خواهد

شد. در هر دوره یک قطب وجود دارد، یمه و تریث هر کدام در زمان خود، حکم انسان کامل را داشته‌اند، هم‌چنین تلفیق مقام پادشاهی، پیامبری، مذهبی و دینی نیز در این مورد قابل توجه است. در ارتباط این منبع از عرفان زرتشتی با بحث حاضر ابن‌اثیر می‌نویسد: «فریدون پسر آبتین نخستین کسی بود که عنوان صوفی یافت.» (ابن الاثیر، ۱۹۸۲: ۸۳/۱) یمه و تریث هر دو از خدایان خورشیدی به‌شمار می‌روند خورشید، خدایان خورشیدی نور، اشراق و آتش همواره در عرفان و به‌ویژه عرفان زرتشتی حائز اهمیت است، باید خاطر نشان ساخت جنبه عرفانی آتش که در دین زرتشت آمده همان عشقی است که مضمون اصلی ادبیات فارسی را تشکیل می‌دهد و گفته‌اند: «صوفیان ایران به اقتضای اصل زرتشتی خود، این عشق جهانگیر را آتش مقدس نامیدند که جز خدا همه چیز را می‌سازند.» (ستاری، ۱۳۷۴: ۱۲)

در بین ایران‌شناسان معاصر نیز هانری کربن بیش از دیگران در همه آثار خود مانند ارض ملکوت به عرفان زرتشتی رسیده و در مطالعات تطبیقی خودآگاه یا ناخودآگاه به این حوزه راه یافته‌است. این بزرگان عرفان ایرانی و اسلامی را ادامه عرفان زرتشتی دانسته‌اند. جالب است که سهروردی نیز هنگامی که از بنیان حکمت اشراق نام می‌برد بعد از جاماسب و بوذرجمه‌پور از بایزید بسطامی، منصور حلاج و ابوالحسن خرقانی نام می‌برد. یعنی برخلاف عقیده بسیاری از محققان، حکمت اشراق خود را آشکارا ادامه عرفان زرتشتی و عرفان ایرانی پس از اسلام می‌داند و این دو را ادامه هم ارزی می‌کند. او از فلاسفه نام نمی‌برد و حکمت خود را در حوزه عرفان قرار می‌دهد. حکمت متعالیه صدرایی نیز که مهم‌ترین مکتب در سده‌های اخیر بوده براساس مراتب وجود و نور یا تشکیک آن استوار گردیده که از عرفان زرتشتی اخذ شده‌است. چنانکه قرن‌ها قبل مسعودی هنگامی که درباره آتش زرتشتی سخن می‌گوید، درباره عقاید زرتشتی می‌گوید: «گفتند آتش واسطه میان خدا و مخلوق است، زیرا آن‌ها برای نور مراتبی نهاده بودند و میان طبع آتش و نور امتیاز می‌نهادند.» اندیشه حکیمانه ایرانی پس از اسلام بر محور مراتب نور و مراتب وجود که در اصل نیز یکی هستند می‌چرخد که باید در حوزه عرفان زرتشتی قرار گیرد (افراسیاب‌پور، ۱۳۸۵: ۲۹-۳۰)

ویشنو

ویشنو یکی از خدایان ودایی است که یکی از مظاهر او در اسطوره زال متجلی شده‌است. بنا به عقیده هندوان، ویشنو دارای مظاهر مختلفی است که در زمان‌های مختلف به صورت مظهر (اوتار) ظهور می‌کند. «مظاهر مختلف ویشنو در صور انسانی و غیرانسانی و برای اصلاح خطاهای بزرگ یا بخشیدن خوبی‌های عظیم به این جهان بوده‌است و در هر تجلی وظیفه‌ای خاص دنبال می‌شود.» (جلالی نائینی، ۱۳۷۲: ۹۵)

در بین مظاهر ویشنو می توان به : متسیه، کورمه، وراهه، نرسینهه، وامنه، پرسرام، رام چندر، کرشن، بودا و کلکی اشاره کرد:

(الف) متسیه (Matsya = ماهی):

نخستین تجلی ویشنو به صورت متسیه - ماهی کوچک - و به جهت نجات بشر از طوفان به وجود آمد.

(ب) کورمه (Kurma = سنگ پست):

دومین تجلی ویشنو به صورت کورمه برای نجات اشیا و پدیده های دزدیده شده بود.

(ج) وراهه (Varaha = خوک یا گراز):

بنابر آنچه در براهماناها آمده است تجسم سوم «بشن» به صورت گراز بود و وقتی او به صورت گراز درآمد که عفرتی (راکشس Raksasa) به نام «هرن یاکشه» (Hiranyaksha) زمین را به قعر دریا کشیده بود. (همان)

(د) نرسینهه (نرسنگهه، Nara-sinha یا Nri-sinha = شیر و مرد):

تجسم چهارم ویشنو به صورت نرسنگهه اوتار برای نجات جهان از عفرتی بود که خود را خدا می دانست.

(ه) وامنه (Vamana = خپله، کوتاه قد، کوتوله، کوژپشت):

تجلی ویشنو به صورت وامنه به منظور مبارزه با پادشاه اسطوره ها - بلی - بود.

(و) پرسرام (پرشورام، Parasu-Rama، رام تیردار):

تجلی ویشنو در صورت پرسرام به منظور نجات برهمنان از سلطه نخوت آمیز طبقه فرمان روا (کشتی) بود.

(ز) رام چندر (Rama-chandra) (رام ماه مانند، یا رام نجیب):

« هفتمین تجلی ویشنو به منظور از میان برداشتن خطرناک ترین و نیرومندترین اهریمن شهریار راونا (راون) بود. » (ایونس، ۱۳۷۳ : ۸۹)

(ط) بودا (Budda = بیدار، زکی، حکیم):

تجلی ویشنو در صورت بودا به منظور مخالفت با اصول طبقاتی و انکار وجود خدایان بود.

(ی) کلکی (Kalki، کلکین = اسب سفید):

« بنابر معتقدات هندوان این مظهر ویشنو در انقضای عصر کلی یا عصر تاریک بر اسب سفیدی درحالی که شمشیر برهنه درخشانی به صورت ستاره دنباله دار در دست دارد ظاهر می شود و شریاران را هلاک می سازد و خلقت را از نو تجدید می کند و پاکی را برقرار خواهد کرد. » (جلالی نایینی، ۱۳۷۴:

(۱۰۵)

(ح) کریشنا (Krsna = سیاه چرده):

یکی از مهم‌ترین تجلیات ویشنو که در حماسه‌های ایرانی راه یافته‌است کریشناست که به‌منظور از میان برداشتن کانسه سلطان سرزمین ماتوره به‌وجود آمده‌است. طبق اساطیر هندی «زندگانی کریشنا از چهار دوره تشکیل می‌شود: دوره کودکی یا دوره کارهای پهلوانی و قدرت نمایی؛ دوره جوانی یا دوره عشق‌بازی با دختران گاو بان؛ دوره مردی یا دوره‌ای که طی آن وظیفه‌ای را که به‌خاطر آن زاده شده انجام می‌دهد و دوره میان‌سال، وقتی که به فرمانروایی «دوارکا (Dwarka) دست می‌یابد.» (ایونس، ۱۳۷۴: ۹۸)

زال و کریشنا :

با بررسی کریشنا و زندگی زال در شاهنامه می‌توان بین این نمود اسطوره‌ای ویشنو و این پهلوان حماسی به همانندی‌هایی رسید که برخی از محققان چون دکتر مهرداد بهار در آثار خود بدان اشاراتی نموده‌اند. بر این اساس کریشنه پهلوانی است که در کودکی طرد می‌شود، زال را نیز طرد می‌کنند. هرچند که باید در نظر داشت طرد زال به‌معنای واقعی طرد است و برای کریشنه طردی نیست چراکه او پس از تولد به درخواست خودش است که پدرش او را با فرزند ناندا و یاشوده عوض می‌کند تا بتواند از شر کانسه درامان باشد.

در اساطیر ودایی، شاهزاده خانمی عاشق کریشنه می‌شود و به او اظهار عشق می‌کند و در حماسه‌های ایران نمونه عشق رودابه به زال را داریم. (رک: بهار، ۱۳۷۴: ۱۳۳)

نگاه مذهبی و عرفانی ویشنو

ویشنو، کهن‌الگوی خدایانی است که در نسل‌های متوالی بشر، تداوم دارد. بحث تجلی‌های عرفانی و وحدت وجود در اسطوره ویشنو قابل توجه است، هر وجودی جزو ذات باری تعالی است هرآنچه است و هست، تجلی از وجود بیکرانه الوهیت است و صفات جمالیه و جلالیه حق را نمایان می‌کند. ویشنو از خدایانی است که مظاهر مختلفی دارد، بخشی از صفات وجودی او در اسطوره زال نمایان می‌شود و دسته‌ای دیگر در صورت موجودات زنده دیگر اعم از حیوان و انسان. هرکدام از اوتارهای ویشنو در یک برهه زمانی و برای حل پاره‌ای از مشکلات جلوه‌گر می‌شوند هم‌چنین این اوتارها یا توجه به حقیقت نوعیه و بحث وجود ابدال قابل بررسی است.

در این دیدگاه انسان آزاده‌ای که از تمام خودخواهی‌ها رهایی یافته، همه چیز را در خدا و خدا را در همه چیز می‌بیند، او همه چیز را در واسوده می‌بیند و از دوگانگی‌های وجودی از قبیل غم و شادی، ناامیدی و امید، دل‌بستگی و بی‌قراری و حتی از دغدغه گناه هم آزاد است و به‌مثابه روح و جزیی از آن حقیقت ناب زندگی و عمل می‌کند و سرشار از شعف و شادی و سعادت معنوی است. عمل کسی که در این وضعیت به‌سرمی‌برد، عمل خدا، دست او دست خدا و وضعیت او متعالی‌ترین وضعیت معنوی

است. براساس گزارش شری اوروبیندو، «کریشنا» به منزله تجلی ویشنو از خدایان برجسته فلسفه ویشنویی، از انسان‌ها می‌خواهد که در خدا زندگی کنند، اگرچه برای دنیا؛ در خدا، زندگی‌اش، در اعماق قلبش و در عمق وجدانش زندگی کنند. کریشنا از انسان‌ها می‌خواهد که در روح زندگی کنند، یعنی در وجود خاموشی که تمام کائنات است. همچنین او از انسان‌ها می‌خواهد که در گذر دائماً متغیر زمان زندگی کنند و در نهایت، از انسان‌ها می‌خواهد که در جاودانگی زندگی کنند و در جاودانگی زیستن یعنی عاشقانه زیستن (گراوند، ۱۳۹۲: ۱۴۷).

همچنین باید یادآور شد که از نظر راها کریشنا، پرستش عاشقانه به‌عنوان شیوه‌ای از تفکر ویشنویی چیزی از جنس احساس عشق زمینی و عاطفه و آزادی نیست، بلکه دل‌بستگی عاشقانه به خداوند است. (همان)

این‌درا :

این‌درا در وداها خدای طوفان و پدیدآورنده رعد است. او سرآمد همه خدایان ودایی و بسیار نیرومند و قوی است. این‌درا برای اقوام آریایی آسایش و آرامش برقرار می‌کند، او سلاح آهنینی به نام واجرا دارد و همواره برای دفاع از سرزمین خود می‌کوشد. این‌درا همواره در میان مردم حاضر است و به همه کمک می‌کند. او با نوشیدن افشرد سومه و قدرت زیاد خود نقشه خطاکاران را برهم می‌زند، قلاع نودونه‌گانه شمیره را ویران می‌سازد و صد «کرتو» (صد نیرو) دارد، او کشنده وریترا - اژدهای خشکی - است و به آدمیان لطف دارد و هیچ‌گاه دوستان خود را فراموش نمی‌کند و سرور کوه‌ها و آب‌ها و خداوند آسمان و زمین است و آب‌های خروشان را رهبری می‌کند. بنابر اساطیر ودایی این‌درا به‌طور اریب از شکم مادر متولد شده است، او هنگام تولد بلافاصله جامه پوشید و عالم آسمان را از وجود خود پر کرد و مظهر پهلوانی و دلاوری اقوام آریایی گردید.

این‌درا در روایات زردشتی:

«این‌درا» خدای بزرگ ودایی در اساطیر و حماسه‌های ایرانی به‌صورت شخصیت‌های مختلف نمودار شده است. خود او در روایات زردشتی از مرحله خدایی نزول کرده و در مزدیسنا به‌صورت یکی از یاران اهریمن و دیوان بزرگ در آمده است و برجسته‌ترین صفت او یعنی وریترهن - ورثرغنه، بهرام - به‌صورت یکی از ایزدان جنگاور در اوستا جلوه‌گر شده است و ستیزش با اژدهای خشکی در نبرد تیشتر با اپوش، دیو خشکی، جلوه‌گر است.

برخی از ابعاد شخصیتی «این‌درا» را هم می‌توان در آن‌اهیتا، به‌جهت سروری بر آب‌ها جست، این‌درا در وداها سرور آب‌هاست، او بستر رودخانه‌ها را به‌وجود می‌آورد و تغییر می‌دهد و آب‌ها را سرازیر می‌کند، هم‌چنان که آن‌اهیتا، سرور رودهای اوستا، آب‌ها را از فراز کوه‌ها روان می‌کند.

در وداها و اوستا مهر و ایندرا نیز شباهت بسیاری به یکدیگر دارند. آنان نگاه‌دارنده خانواده، شهر و کشور هستند، از ایزدان پیروزی و قدرت و جنگ و روشنی به حساب می‌آیند و یاری‌گر خوانندگان هستند. در وداها گاوهای ماده خدایان برای رهایی از بن‌غار «وله» در انتظار ایندرا او را می‌خوانند و در اوستا گاوهای ماده شیرده در آرزوی دوشیده‌شدن، مهر را به یاری می‌خوانند.

تجلی ایندرا در شاهنامه:

ایندرا نمونه کهنی است که افعال پهلوانان اساطیری و حماسی پس از او، از آن الگوبرداری شده است. اسطوره‌ای‌ترین بخش افسانه‌ای ایندرا شکست اژدهاست که تکرار آن در بین شاهان و پهلوانان حماسی نظیر فریدون، گرشاسب، سام، زال و... جلوه‌گر است.

داستان اژدها کشی ایندرا بیش از همه به فریدون شباهت دارد، ایندرا با اژدهای خشکی می‌جنگد و ابرهای باران‌زای خدایان را از دست او نجات می‌دهد و فریدون با ضحاک سه‌پوزه می‌جنگد و شهرناز و ارنواز، دختران جمشید را نجات می‌دهد.

بین زال و ایندرا نیز یک نقطه مشترک کوچک وجود دارد. بنابر اساطیر هندی «پرتیوی ما، پس از زاده‌شدن ایندرا بیمناک شده و او را پنهان می‌سازد.» (ایونس، ۱۳۷۳: ۱۸) همچون سام که پس از به دنیا آمدن زال، بیمناک، او را اهریمنی پنداشت و برپای کوه البرز رها کرد.

یکی از ابعاد فعلی ایندرا یعنی پدیدآوردن آتش هم به هوشنگ حماسه‌های ایرانی منسوب و در او ادغام شده است. بنابر وداها ایندرا آتش را از میان دو سنگ پدیدآورد و در حماسه‌ها هوشنگ به قصد کشتن مار، با برهم‌زدن دو سنگ آتش را پدیدآورد و اما بیشترین الگوبرداری از ایندرا توسط رستم بوده است. رستم حماسه‌های ایرانی همچون ایندرا اساطیر ودایی مظهر پهلوانی است، نیرومند و قوی است، هیچ چیز همسنگ او نیست، رستم پهلوان حماسه‌های ایرانی است و ایندرا خدای اقوام آریایی. آن دو همیشه در میان مردم حاضر هستند و به قوم آریایی تعلق دارند. آریان‌ها را متحد می‌کنند، امنیت برقرار می‌کنند، شادی می‌بخشند و در دفاع از قوم و ملیت خود می‌کوشند. در داستان‌های حماسی ایرانی حتی رفتار و تقدیر رستم نیز براساس همین الگوی کهن گرفته است. بنا بر وداها، ایندرا به‌طور اریب از شکم مادر متولد شد و در حماسه‌های ایرانی نیز رستم با راهبری سیمرغ با دریدن پهلوی رودابه به دنیایم آید.

ایندرا همیشه مسلح است و صاعقه‌ای آتشین در دست دارد و رستم گرز یک زخمی دارد که دشمنانش را مقهور می‌کند. مهم‌ترین کار ایندرا فروریختن باران از ابرهاست و یکی از کارهای برجسته رستم که در آن هفت‌خوانی او نیز جلوه‌گر شده، نجات کاووس از دیوان مازندران است که می‌توان کاووس را مظهري از ابرهای باران‌زا و دیوان را نمادی از خشکی و سیاوش و کیخسرو ... را جلوه‌ای از باران دانست.

ایندرا با پی‌بردن به نقطه‌ضعف ورتیره موفق به کشتن او شد و رستم با پی‌بردن به نقطه آسیب‌پذیر اسفندیار بر او پیروز گردید (هرچند که باید در نظر داشته باشیم اسفندیار و ورتیره در هیچ موردی جز همین رویین تنی که در اساطیر سایر ملل نیز مشابه است، مشابهتی نداشته‌اند). رستم و ایندرا به اندازه‌ی صدها نفر نیرو دارند، علاقه‌ی وافری به نوشیدن شیره مستی‌بخش سومه دارند و با نوشیدن این شراب مستی‌بخش بر قدرتش افزوده می‌شود. شیبه‌ی اسبان تیزتک هر دو نزول رحمت را اعلام می‌کند و هیچ‌چیز هم‌سنگ آنان نیست.

هرکس ایشان را به مبارزه بطلبد با یک ضربه شکست می‌خورد، رستم و ایندرا هرگز تسلیم نمی‌شوند و دوستدار همه مردم هستند و هیچ‌گاه قراردمی‌گیرند، با روشنایی خود تاریکی سیاه‌رنگ را از بین می‌برند، دوستانشان را فراموش نمی‌کنند، گناهکاران را کیفر می‌دهند، خطرات بزرگ و مقهورکننده را از میان برمی‌دارند و برای مردم خود امنیت و آرامش و آسایش را به وجود می‌آورند. (رک: جلالی نایینی، ۱۳۷۲: ۷۲-۷۸)

علاوه بر همه این‌ها، شباهت دیگری بین ایندرا و رستم وجود دارد، شباهتی که در اساطیر و حماسه‌های هندوایرانی تلخ نموده و چهره ایندرا را خواسته و جلوه رستم را ناخواسته زشت می‌کند بدین صورت که ایندرا پدر خود را دانسته بر زمین کوبید و کشت و رستم نادانسته پهلوی پسرش را با شمشیر درید.

نگاه مذهبی و عرفانی ایندرا

ایندرا از خدایان ودایی است، کهن‌الگوی قدرت و نیرو. خدایی که همواره در میان مردم و برای یاری‌رساندن آماده است. تقابل ایندرا و اژدهایان مختلف، نشانی از تضادهای نفسانی انسان است، انسانی که آینه وجود بیکرانه ذات اقدس الهی است و صفات جمال و جلال حق را داراست. انسان در تضاد و تقابل جنبه‌های مختلف نفسانی خود است، تقابلی روانی که در اسطوره ایندرا در تلفیق و توجه به شرایط جوی، به صورت نبرد او با اژدهایان خشکسالی، جلوه‌گر می‌شود.

کهن‌الگوی ایندرا در وجود خدایان و پهلوانان، ظاهر می‌شود و به این طریق، می‌توان نتیجه‌گرفت که او ابرخدایی است که جزئی از صفاتش در خدایان و حتی انسان‌ها دیده می‌شود و آدمی برای تقرب بیشتر به این ابرخدا لازم است که از آغاز تا انجام، قدم بر قدم آن نهد.

باتوجه به ارتباط ایندرا و رستم، اگر بخواهیم به بررسی عرفانی شخصیت رستم در شاهنامه توجه- نماییم، باید به پژوهشی درخور را که در این خصوص انجام شده، اشاره کنیم. در تحقیق مربوط به جایگاه عرفانی رستم در آثار مولوی گفته شده که «با سیری در آثار جلال‌الدین این نکته آشکار می‌شود که مولانا با هیچ‌کدام از پهلوانان شاهنامه به اندازه رستم دمخور و همدم نیست. مولانا با توجه به روح ناآرام و سرکش‌اش با روح رستم جهان‌پهلوان درهم می‌آمیزد و او را به‌عنوان نماینده فرهنگ ایران در

کنار مظهر اسلام می‌نشانند. رستم در آثار مولوی حضوری چشمگیر و مؤثر دارد که گاه در اوج قله حماسه و عرفان هم‌نشین مولا علی(ع) است و گاه در جهاد اصغر و اکبر، همگام با آن بزرگوار؛ گاه هم‌نشین حمزه سیدالشهدا است و گاه مردی شایسته وصال یار و پردلی که عشق را می‌برازد و گاه مولانا خود را رستمی می‌داند که با تمام توان در راه عشق قدم می‌زند و گاه با تکیه بر توان و قدرت بدنی نمادی از جنگاوری و پهلوانی است» (حاتمی، ۱۳۸۹: ۱۱۹)

هوم:

گیاه مقدس هوم پس از آن‌که در وداها و اوستا به صورت یکی از ایزدان جلوه‌گر شد در تحول تدریجی خود از عالم اسطوره به جرگه حماسه وارد شد، به صورت عابدی درآمد که نمایه‌ای از نقش هوم در اوستا بود و تصویر او منطبق با همان تصویری بود که در یسنای ۱۱ و گوش‌یشت از آن یاد شده بود؛ با همان خویشکاری برجسته اسارت افراسیاب در کنار چی‌چست و مرکزیت گیاه هوم بر ستیغ کوه و مهم‌تر از همه نقش معنوی مشترک آن در شاهنامه و اوستا.

هوم در شاهنامه نیک‌مردی از اعقاب فریدون بود که بر ستیغ و شکاف کوهی در نزدیکی بردع پرستش‌گاه داشت، روزی از شکاف کوه صدای ناله‌ای شنید که با درد و حسرت می‌گفت:

که شاها ردا نامورا مهترا	بزرگسا و بر داوران داورا
همه ترک و چین زیر فرمان تو	رسیده به هر جای پیمان تو
یکی غار داری به بهره به چنگ	کجات آن سر تاج و مردان جنگ
کجات آن همه زور و مردانگی	دلیری و نیروی و فرزاندگی
کجات آن بزرگی و تخت و کلاه	کجات آن بر و بوم و چندین سپاه
که اکنون بدین تنگ‌غار آمدی	گریزان به سنگین حصار آمدی

(شاهنامه، ج ۴ / ۲۲۷۰-۲۲۷۵)

هوم به فراست و الهام سروش دریافت که صاحب ناله کسی جز افراسیاب نیست، از این‌رو، با کمندی که به جای زنار داشت، افراسیاب را به بند کشید اما با زاری افراسیاب بر او رحم آورد و اندکی بند را بر او آزاد کرد، در این هنگام افراسیاب در کمین فرصت، خود را رها کرد و به درون دریا راه جست و پنهان شد. قضا را گودرز گشوادگان و گیو به نزد شاه می‌رفتند و هوم را دیدند که نوان و نالان بر کنار رود ایستاده، پس با شنیدن داستان افراسیاب:

چو گودرز بشنید ان داستان به یاد آمدش گفته باستان
 پراندیشه شد سوی آتشکده چنان چون شود مردم دلشده
 نخستین بر آتش ستایش گرفت جهان‌افزین را نیایش گرفت
 پردخت و بگشاد راز از نهفت همان دیده با شهریاران بگفت

(شاهنامه، ج ۴ / ۲۳۲۹-۲۳۳۲)

کیکاووس و کیخسرو با شنیدن این موضوع اندیشناک به نزد مرد پرهیزگار رفتند، با پیشنهاد هوم گرسیوز با بند به کنار دریا برده شد و افراسیاب با شنیدن گریه پردرد برادر که برایش بدتر از مرگ بود از آب بیرون جست و هر دو به دست کیخسرو کشته شدند.

داستانی که از هوم در شاهنامه روایت شده شباهت بسیاری به روایت اوستا در گوش یشت و هات ۱۱ یسنا دارد. بنا به فقره ۱۸ گوش یشت، هوم، افراسیاب - تبهکار تورانی - را به زنجیر کشید و نزد کیخسرو برد تا او را در کرانه دریاچه چی چست و به خونخواهی سیاوش و کین‌خواهی اغریث دلیر بکشد.

علاوه بر این مقصد معین و مشترک، شخصیتی که از هوم در شاهنامه روایت شده، درست شبیه شخصیت ایزد هوم در اوستا و البته اساطیر ودایی است، هوم در اساطیر از نژاد خدایان است، تقدس دارد و در شاهنامه هم از مقامی مذهبی برخوردار است، او مردی پرهیزگار، صاحب فره، مقدس و از نژاد فریدون است.

هوم در اوستا ضمن ستایش مهر و درواسپا از ایشان درخواست می‌کند که به وی یاری رسانند تا بتواند افراسیاب و گرسیوز را به کمند بکشد و هوم شاهنامه هم با استفاده از نیروی معنوی و یاری سروش موفق به دستگیری افراسیاب می‌گردد، چنان‌که از زبان خود او به کیخسرو آمده :

سروش خجسته شبی ناگهان بکرد اشکارا به من بر نهان
 از ان غار بی‌بن برآمد خروش شنیدم ، نهادم بر او از گوش
 یکی زار بگریست بر گنج و تاج چه بر لشکر و کشور و تخت عاج
 ز تیغ آمدم سوی آن غار تنگ کمندی که ز نار دارم به چنگ
 بدیدم سر و کتف افراسیاب به غار اندرون ساخته جای خواب
 به بند کمندش بیستم چو سنگ کشیدم بیچاره زین غار تنگ

(شاهنامه، ج ۴ / ۲۳۴۴-۲۳۴۹)

نگاه مذهبی و عرفانی هوم

هوم از خدایانی است که در صورت مرد مقدس و پهلوان حماسی ظاهر می‌شود تقدس گیاه هوم، برخاسته از خداگیاهی و گیاه‌تباری وجود انسان است، اعتقادی که به توت‌م رسید و آیین‌های خاص خود را داشت.

بحث تجلی و جلوه ذات حق در وجود اجزای جهان، در ذهن مبهم بشر آن روزگار به خدایی و پرستش هوم رسید. با رواج یکتاپرستی، هوم عارف عابد زاهدی بود که در کوه به عبادت نشست و با راهنمایی و رهبری خود کیخسرو را به مقصود می‌رساند و کیخسرو مرشدی است که با اعتماد و گوش‌سپردن به پیرش به مقصد می‌رسد. در حماسه هوم و کیخسرو، وجود راهبر در طی سلوک و اطاعت از امر او، تأکید شده است.

در بحث مرگ‌اندیشی عرفانی «هوم» جایگاه خاصی دارد. در اسطوره‌های کهن هندی درباره مرگ این خدا به هنگام اجرای مراسم آیینی آمده است که «سومه» خداست و با افشردن وی او را می‌کشند. بدین‌سان از مرگ موبد ایزدی در مراسم قربانی، پیروان زندگی و نیرو می‌یابند و مزید بر تقدیس هوم در مراسم آیینی روزانه این کار عادی از هوم سفید، در نوکردن جهان و بخشیدن اکسیر جاودانی به مردم است و گویی این مراسم پیش‌آزمونی برای دریافت اکسیر بی‌مرگی است، باوری کهن که قدمت آن روشن نیست.

همان‌طور که گفته شد در آیین ودایی مراسمی است که این گاه را می‌فشرند و شیره آن را از صافی گذرانده و در خم‌هایی می‌ریزند و معجونی می‌سازند که زردرنگ و چون پرتو خورشید است. شیره این گیاه باده‌ای است که در عرفان نیز با عنوان شراب چون اسطوره دو جنبه زندگی و مرگ را در خود دارد. شیره این گیاه را چندان می‌جوشانند که رنگین می‌شد و این جوشانده را به هنگام دادن نثار روی آتش می‌ریختند و آتش شعله‌ور می‌شد. موبدان به هنگام اجرای مراسم در حله متعادل از این نوشابه می‌نوشیدند و تقدس این گیاه چندان بود که چون سومه هندی به مقام خدایی دست‌یافت. این خدا جلوه‌ای دوگانه داشت و به هنگام مهر، نیکو و به هنگام خشم ویرانگر بود که:

صوفی ار باده به اندازه خورد نوشش باد ورنه اندیشه این کار فراموشش باد.

نتیجه گیری

برخی از شاهان و پهلوانان اساطیری شاهنامه، صورت دگرگون شده خدایان اقوام کهن هندواروپایی هستند که بر روی اقتصاد کشاورزی، دامپروری و وضعیت فکری مردم آن روزگار نقش به‌سزایی داشتند که از آن جمله می‌توان به یمه اشاره کرد که از خدایان خورشیدی به حساب می‌آمد و بر پیشبرد کشاورزی و دامپروری تأثیرگذار بود یا تریت و ایندرا که نقش مهمی در بارندگی و جلوگیری از خشکسالی داشتند و هوم که به نیاز روانی انسان برای اتحاد با طبیعت، اتصال به عالم سرمستی و خاصیت شفابخشی مربوط بود؛ این خدایان که نخستین بار، با نام آنان در سروده‌های مذهبی ریگ‌ودا روبرو می‌شویم، در سیر صعودی تدریجی خود به دنبال تحولات مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، ارتباطی و مذهبی با گذشتن از صافی دین زردشت، که دیگر جایی برای تفکرات چندخدایی ادیان کهن باقی نمی‌گذاشت، از عالم خدایان به گروه ایزدان و شاهان اسطوره‌ای درآمدند و در نخستین اثر اسطوره‌ای - حماسی یعنی اوستا جلوه‌گر شدند و پس از آن به دنبال نزول اعتقاد به اساطیر، خردگرایی و میزان باور و اعتقاد جامعه با صبغه حماسی و بن‌مایه‌ی اسطوره‌ای به صورت شاهان و پهلوانان بزرگ در شاهنامه جلوه‌گر شدند که از آن جمله می‌توان به جمشید (یمه)، فریدون (تریث)، ویشنو، ایندرا و هوم اشاره کرد. یمه ریخت کهن جمشید در اساطیر ودایی یکی از خدایان کم‌اهمیت خورشیدی، و در اوستا و شاهنامه یکی از فرهمندترین و بزرگترین شاهان است. تریث یا همان فریدون شاهنامه خدای دیگر ودایی است که با برجسته‌ترین خویشکاری خود یعنی کشتن اژدهای سه‌پوز در اوستا و شاهنامه به صورت پادشاه نمایان می‌شود. ویشنو از خدایان دیگر ودایی است که یکی از تجلیات او به نام کریشنا شباهت بسیاری با زال حماسی دارد. یکی دیگر از خدایان ودایی ایندرا است که در اساطیر و حماسه‌های ایرانی به صورت‌های مختلف نمودار شده است، ایندرا در اوستا یکی از دیوان بزرگ است و برجسته‌ترین صفت ودایی او یعنی وریترهن در ایزد بهرام جلوه‌گر شده و نبردش با اژدها پیکران در مهر، تیشتر و فریدون شاهنامه شکسته شده است و در پدید آمدن آتش هم هوشنگ پیشدادی را به خود مانند می‌کند و سرانجام به‌عنوان یک کهن‌الگو افعال و ابعاد شخصیتی رستم را شکل می‌دهد. یکی دیگر از خدایان ودایی که در اساطیر و حماسه‌های ایرانی به‌ظهور رسیده هوم است، گیاه و خدای مقدس هوم در اوستا به سه صورت گیاه هوم، ایزد هوم و عابد هوم جلوه‌گر شده و در شاهنامه بنابه اعتقادات مذهبی فردوسی و حرام شمردن شیرۀ هوم، برای این

گیاه و ایزد نگاهبان آن جایی باقی نمی ماند و تنها هوم عابد و پهلوان با همان خویشکاری به بندکشیدن افراسیاب تورانی جلوه گر می شود.

هریک از این شخصیت های اسطوره ای و حماسی، کهن الگوهای هستند که به دنبال حس خداجویی و خدافطری انسان، با فرافکنی های ذهنی در عالم موازی خیال جلوه گر شدند. خلقت روح، سیر نزولی ارواح در کالبد عنصری، حس کمال جویی و تقرب انسان به ذات الهی، به خداگونگی، اسطوره ای آفرینش از خدایان، گیاه تباری و خداگیاهی انسان رسید. انسان های کاملی که خدا و از نسل خدایان تلقی می شدند در عرفان، تجلی اسم اعظم الهی به شمار می آیند و بنابر صفت هادی حق، به راهبری و راهنمایی انسان های دیگر توجه می کنند.

هرآنچه در خلقت هست، تجلی اسما و صفات الهی است، جماد، نبات، حیوان و انسان، هر یک در مرتبه وجودی خود، بهره ای از شعور و آگاهی دارند و با دیگر اجزای جهان در ارتباط هستند و به فراخور مرتبه وجودی خود با شعور و آگاهی الهی مرتبط می باشند و با حرکت پویا و نیروی سرشت خود به سوی کمال ره می پویند، در این میان، انسان از شعور و آگاهی برتری برخوردار است، مستقیم به سرچشمه لایزال وصل است و با پاکی بستر وجودش به فنا و بقای حق، خواهد شتافت.

از دیدگاه عرفانی اگر انسان اسطوره گرا برای پیوستگی مجدد با خدایانش، آن ها را از آسمان به زمین کشاند در این دوره از تحول تاریخ ادیان الهی، انسان راهی آسمان و جایگاه الهی شد تا به این وسیله، هم قدرت و همت بلند او آشکار گردد و هم خدش های به مقام و منزلت کبریایی خدایش نرسد. اگر آیین های اساطیری پدید آورنده «خدایان انسان گونه» بود، عرفان، معرفی کننده «انسان های خداگونه» و مردان کاملی است که مصدر انجام اعمال و افعال غیر عادی و فوق بشری هستند.

منابع و مأخذ

- (۱) ابن‌الاثیر، ۱۹۸۲ م، الکامل فی التاریخ، بیروت: دارصادر.
- (۲) افراسیاب پور، علی‌اکبر، ۱۳۸۵، عرفان زرتشتی و مشترکات آن با عرفان اسلامی، فصلنامه عرفان اسلامی، س ۳، ش ۹.
- (۳) ایونس، ورونیکا، ۱۳۷۳، اساطیر هند، ترجمه باجلان فرّخی، چ ۱. تهران: گلشن.
- (۴) بهار، مهرداد، ۱۳۷۴، جستاری چند در فرهنگ ایران، چ ۲، تهران: فکر روز.
- (۵) بهار، مهرداد، ۱۳۸۶، از اسطوره تا تاریخ، چ ۵، تهران: چشمه.
- (۶) پورداد، ابراهیم، ۲۵۳۶، یشت‌ها، ج ۱، چ ۳، تهران: دانشگاه تهران.
- (۷) پورنامداریان، تقی، ۱۳۹۲، عقل سرخ (شرح و تأویل داستان‌های رمزی سهروردی، چ ۳، تهران: سخن.
- (۸) پیرنیا، حسن، ۱۳۸۹، تاریخ ایران قبل از اسلام، چ ۱۱، تهران: دنیای کتاب.
- (۹) جلالی نایینی، رضا، ۱۳۷۲، گزیده سروده‌های ریگ ودا (قدیم‌ترین سند زنده مذهب و جامعه هندو). چ ۳. تهران: نقره.
- (۱۰) حاتمی، هادی، ۱۳۸۹، رستم در آثار مولانا، عرفان در ادب فارسی، دوره ۲، ش ۵.
- (۱۱) دادگی، فرنیغ، ۱۳۸۵، بندش، گزارش: مهرداد بهار، چ ۳. تهران: توس.
- (۱۲) دوستخواه، جلیل، ۱۳۸۵، اوستا، ج ۱، ۲. چ ۱۰، تهران: مروارید.
- (۱۳) رضایی، مهدی، ۱۳۸۳، آفرینش و مرگ در اساطیر، چ ۱، تهران: اساطیر.
- (۱۴) رضی، هاشم، ۱۳۴۶، فرهنگ نام‌های اوستا، ج ۳، چ ۱، تهران: فروهر.
- (۱۵) رضی، هاشم، ۱۳۷۹، اوستا (کهن‌ترین گنجینه مکتوب ایران باستان)، چ ۱، تهران: بهجت.
- (۱۶) ستاری، جلال، ۱۳۷۴، عشق صوفیانه، چ ۱، تهران: مرکز.
- (۱۷) سجادی، جعفر، ۱۳۹۳، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چ ۱۰، تهران: طهوری.
- (۱۸) صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۸۷، حماسه‌سرایی در ایران، چ ۴. تهران: فردوس.
- (۱۹) ظفرنوبی، خسرو، ۱۳۹۶، بررسی تحلیلی جایگاه و نقش برخی اصطلاحات ایرانی - زرتشتی در فلسفه سهروردی، دوفصلنامه فلسفه شناخت، ش ۷۶/۱.
- (۲۰) فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۹، شاهنامه، تصحیح: ژول، مول، چ ۶. تهران: الهام.

- (۲۱) قیصری، داودبن محمود، ۱۳۸۷، شرح قیصری بر فصوص الحکم ابن عربی، ترجمه: محمد خواجوی، چ ۱، تهران: مولی.
- (۲۲) کاشانی، عزالدین محمود، ۱۳۸۵، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تصحیح: عفت کرباسی و محمدرضا برزگر خالقی، چ ۲، تهران: زوار.
- (۲۳) کاویانی، شیوا، ۱۳۷۷، رازوری در آیین زرتشت (عرفان زرتشتی)، چ ۱، تهران: ققنوس.
- (۲۴) کریستین سن، آرتور، ۱۳۸۶، نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار، ترجمه: احمد تفضلی، ژاله آموزگار، چ ۳، تهران: چشمه.
- (۲۵) گراوند، سعید، ۱۳۹۲، بهکتی (آیین پرستش عاشقانه) در هندوئیسم، فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، دوره ۱۳، ش ۲.
- (۲۶) مظفری، علیرضا، ۱۳۸۸، کارکرد مشترک اسطوره و عرفان، دوفصلنامه ادبیات عرفانی، دانشگاه الزهراء (س)، س ۱، ش ۱.
- (۲۷) نسفی، شیخ عزیزالدین، ۱۳۸۱، زبده الحقایق، تصحیح: حق‌وردی ناصری، چ ۲، تهران: طهوری.
- (۲۸) واحد دوست، مهوش، ۱۳۷۹، نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه فردوسی، چ ۱، تهران: سروش.

Mystical Manifestation of Vedic Gods in Avesta and Shahnameh

Zohreh Sarmad

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamic Azad University, Yadegar Imam Khomeini Branch, Shahre Rey, Tehran, Iran

:Abstract

The attainment of knowledge is the most important goal of the philosophical, artistic and mystical efforts of the world of today and yesterday. The power of revelation is sometimes exercised with imagination and imagination; But many similarities and commonalities can be found between them. In this study, the aim is to examine mystical ideas in two works that seem to contradict mysticism, but research on them has shown that, despite the apparent contradictions, there are many similarities and commonalities in achieving knowledge. Shahnameh is not a mystical work. However, the origin of mysticism is the God-seeking nature of man and no heart can be found in which there is no sign of mystical tendencies and thoughts. Some of the mythological and epic characters of Shahnameh are the gods of Rig Veda religious songs; After the advent of Ashuzardasht and the spread of monotheism, they appeared in the form of gods and kings in the first epic work, Avesta, and after Islam, they became the great kings and heroes of Shahnameh; in the history of these men and in some other The stories of Shahnameh come to discussions in which Ferdowsi's poetry becomes more like a mystical allegorical system. In this research, while introducing these characters to the mythical background and their evolution from the Vedas to Avesta and Shahnameh and analysis Mystical mention of each

Keywords:

Gods, mysticism, Vedas, Avesta, Shahnameh.

* Zohreh_sarmad1@yahoo.com

